

بیماری لا علاج اجوان

پاکدامن

مدت‌هاست دچار بیماری صعب‌العلاجی شده‌ام و شب تا صبح را با درد و رنج سر می‌کنم. هرچه به این در و آن در زدم فایده نکرد. کلی مقروض شدم. به بسیاری از شهدا بدهکار هستم، حتی یک ریالی در حساب حسنامت یافت نمی‌شود. کارم از توسل و نذر گذشته است. پیش دوستانم بسیار خجالت می‌کشم. چون خوراک و پوشاکم با آنان تفاوت دارد. کُتِ معنویتم پر از وصله، پیراهن تقوایم چرکین و از پارچه‌های کم قیمت است. بالاخره، ما هم جوانیم و آرزو داریم. دوست دارم مثل هم سن و سال‌های خود شیک باشم. کت معنویتم گران قیمت و اتو کشیده و پیراهن تقوایم امروزی و خیره‌کننده باشد. چشم‌هایم ضعیف شده، عالم معنی را به سختی می‌بیند. موهای معصیتم بسیار بلند و ژولیده است و تا شانه‌هایم می‌رسد. با این همه گرانی و تورم در بازار ارزش‌ها، آهی در بساط ندارم تا لااقل به آرایشگاه بروم و سر و سامانی به وضعیت خود دهم. وقتی به مسجد آیه‌الله بهجت می‌روم، جوان‌هایی می‌آیند که لباس معنویتشان خیلی شیک است، کفش‌های سلوکشان همیشه برق می‌زند، وقتی مقابل آئینه قنوت می‌ایستند و زلف‌های محبت یار را به چپ و راست شانه می‌کنند حسودیم می‌شود. با خود می‌گویم: امان از بی‌کسی، نداری. با این بیکاری، فقر و بیماری چه کنم؟!

دستگاه گوارشم مختل شده است آنچه که از سفره استادان تناول می‌کنم، به خوبی هضم نمی‌شود. پیش هرکس که می‌روم پاسخ متفاوت می‌گیرم. یکی می‌گوید: لا علاج است. دیگری می‌گوید: فشار نافرمانیت بالا است. سومی می‌گوید: خون طاعتت کم است. دیگری

می‌گوید: همه‌اش به نارسایی قلب تو باز می‌گردد و برایم آیه «فی قلوبهم مرض» را تلاوت می‌کند. ای خدای چاره‌ساز! چاره‌ای، درمانی، راهی! می‌ترسم خیلی دیر شود و کار از کار بگذرد. و با این مریضی و نداری و این همه بدهکاری به شهدا هر لحظه منتظرم که از حفاظت لشکر ۱۲ ولیعصر (عج) به سراغم بیایند و پرونده‌ام را زیر بغلم بگذارند و تا جلوی دربانان راهنمایی‌ام کنند و بگویند خوش آمدی. التماس دعا. می‌ترسم پیش دوستانم شرمندۀ شوم. می‌ترسم در بین مردم انگشت‌نما شوم و بگویند: فلانی یک عمر مرید شیطان بود. بگویند: بر تن روح فلانی حتی یکبار لباس نو ندیدیم و لباس تقوای او همیشه وصله داشت. می‌ترسم از دوستانم عقب بمانم و دیگر تحویل نگیرند. خدایا خودت کمکم کن، بالاخره، ما هم جوانیم و آرزو داریم.

می‌خواهیم تابستان اوقات فراغتمان را در ساحل معنی خوش باشیم و لااقل یک بار هم که شده در جزایر همیشه سبز، گشتی بزنیم. مگر جوان به تفریح نیاز ندارد.

می‌خواهم یک بار هم که شده به آرایشگاه سری بزنم. می‌خواهم شیک باشم و لباس روحم اتو کشیده باشد.

خدایا نگذار این داغ بر دلم بماند.

